نگاهی به کتاب «مارکسیسم جامعه‌شناسانه»

نباید مقهور یأس روزگار شد

سهند ستاری

امروز دیگر همه می‌دانیم که قیام علیه سرمایه برخلاف انتظار انقلابیون قرن گذشته با درنظرگرفتن قطعیت وقایع تاریخی کاملا ممکن نشد یا دست‌کم دوام نیافت. همین قطعیت تقویمی در دهه‌های پایانی قرن بیستم از بحران مارکسیسم خبر داد. از تعارض میان حزب کمونیست و ایده کمونیسم در دهه۷۰ و ۸۰ میلادی تا فروپاشی بلوک شرق و تاختن تاچریسم در عصری که شادکامی سوداگرانه ریشه هر نوع شادمانی رهایی‌بخش را سوزاند. با این‌حال، انقلابیون با این ادعا فرضیه انقلاب رهایی‌بخش را پیش بردند و آن را همچنان زنده نگاه داشته‌اند که «ایده‌ها به موازات جهانی مادی که درصدد فهم و تغییرش هستند، تغییر می‌کنند.» آیا این تغییر نشان از بحران است یا نه؟ ارنست بلوخ این مساله را دقیق‌تر توضیح می‌دهد. در نظر بلوخ، مارکسیسم همچون رودخانه‌ای است که در آن جریان‌های مختلفی وجود دارد: جریان آب‌های گرم و سرد. جریان آب‌های سرد مسیر تحلیل مادی تاریخ و نقد اقتصادسیاسی است و جریان آب‌های گرم معطوف به رهایی و انقلاب است. آنچه در نظر او مارکسیسم را از دیگر جنبش‌های فکری-اجتماعی جدا می‌کند درهم‌تنیدگی آب‌های سرد و گرم است. دو جریانی که در ترکیب با هم مارکسیسم را بسان سنتزی ناممکن درمی‌آورند: سنتز امید و عقل. در مارکسیسم این سنتز رخ داد و از این‌رو باید درباره فرصت‌های انتقادی مارکسیسم سخن گفت.

اگر این‌روزها از بحران مارکسیسم و مرگ سوسیالیسم سخن می‌رود و با تلاشی کین‌توزانه این امر هم در واقعیت و هم در خیال به مرگ نهایی مارکسیسم گره می‌خورد همزمان دو انکار دنبال می‌شود: انکار مصرانه خیزش و جنبش اندیشه‌ها و پراکسیس‌ها از صفحات کتاب‌ها تا واقعیت عینی و دوم، انکار بحران سرمایه‌داری. هر دو انکار در تضادی آشکار با رهایی اجتماع انسان‌ها بسان امری کلی و همگانی است؛ در تضاد با جریان آب‌های گرم و سرد. پس ضروری است پیش از هر اقدامی تضاد تاکتیک‌های استاندارد حل بحران رابطه جامعه انسانی و سرمایه‌داری را برجسته کرد. این درست همان‌جایی است که پای مارکسیسم به میان می‌آید. زیرا همچنان جامع‌ترین و دقیق‌ترین نقد بر سرمایه‌داری است و نقد قانع‌کننده‌ای برای بدیل‌های آن به دست می‌دهد. پیش چشم‌داشتن واقعیت‌های تاریخی یأس در مورد سوسیالیسم و مارکسیسم الزاما به معنای عزا و ماتم‌گرفتن برای آنها نیست. پس در برخورد اول با کمی احتیاط می‌توان نشان داد «هر دوره به مارکسیسمی از آن خودش شکل می‌دهد و این سنت را چنان می‌گستراند که مسایل روز را حل‌وفصل کند.» از این‌رو، مارکسیسم همواره کوشیده فرصت‌های انتقادی را از آن خود کند و مبادی رهایی انسان را ترسیم کند؛ از فلسفه، اقتصاد، سیاست و تاریخ تا الهیات سیاسی، زبان، روانکاوی، فرهنگ و جامعه‌شناسی. تمام آنچه می‌کوشد به پویایی جامعه انسانی منجر شود و از دیالکتیک فرد و اجتماع و در نگاهی کلی‌تر از دیالکتیک جامعه و سرمایه‌داری بگوید. فرصت انتقادی مارکسیسم، نخستین برخورد خود را باید با چنین وضعیتی و در رابطه جامعه و سرمایه‌داری داشته باشد؛ چرا که به نظر می‌رسد «آنچه مارکسیسم کلاسیک نتوانست تحقق بخشد، تحلیل مکملی از جامعه تحت حاکمیت سرمایه‌داری بود. تحلیل مکملی که می‌توانست به بینش منسجم‌تری درباره کمونیسم بینجامد.» تحلیلی که چندسالی است تحت عنوان «مارکسیسم جامعه‌شناسانه» معرفی شده و می‌کوشد رابطه جامعه و مارکسیسم را تبیین کند. مایکل بوراوُی در کتاب «مارکسیسم جامعه‌شناسانه» با تاکید بر رابطه همزیستی جامعه‌شناسی و مارکسیسم، خطوط کلی همین موضوع را ترسیم می‌کند که در نظر او از همگرایی تاکنون ناکاویده و نامنتظره نوشته‌های کارل پولانی و آنتونیو گرامشی در میانه سده بیستم سر برآورده است. در نظر او اینکه پولانی و گرامشی مستقل از یکدیگر از سنت‌های مارکسیستی بسیار متفاوتی در یک برداشت درباره «جامعه» به هم نزدیک شده‌اند، نشان از درگیری آنها با چیز جدید و مهمی است که همانا مضمون مارکسیسم جامعه‌شناسانه است: پویایی جامعه به باور او این امر «در حد فاصل دولت و اقتصاد جای می‌گیرد که برای ماندگاری، بقا و برتری سرمایه‌داری پیشرفته مهم و کلیدی است، درست به همان‌ترتیب که سستی‌اش عامل سقوط کمونیسم شوروی از کار درآمد.» او در این کتاب می‌کوشد نشان دهد چگونه تفسیر مارکسیسم جامعه‌شناسانه با عصر پساکمونیستی هم وفق می‌یابد؛ عصری که تحت سلطه سرمایه‌داری جهانی پیروزمند در کمال تعجب - در کنارگذاری و زایل‌سازی تمام بدیل‌های خود - کارآمد از آب درآمده است.

مارکسیسم جامعه‌شناسانه
(همگرایی گرامشی و پولانی)
مایکل بوراوُی
ترجمه: محمد مالجو
ناشر: نی
قیمت: ۹۵۰۰ تومان

مارکسیسم در سال‌های بین دو جنگ جهانی توانست جامعه‌شناسی را در خود جذب کند. اما در آن سال‌ها مارکسیسم تنه‌به‌ته شکست می‌سایید و چالشی بزرگ پیش روی خود می‌دید: اینکه چرا در غرب تنها نمونه انقلاب یعنی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷در عمل به تمامیت‌خواهی انجامید؟ این تجربه مقدمات نظری و مادی شکل‌گیری مارکسیسم انتقادی را فراهم کرد که از خاکستر ویرانه‌های جنگ سر برآورده بود. بنا به طبقه‌بندی بوراوی، مکتب فرانکفورت از جامعه خودگردان غافل ماند و بیشتر به استیلا و عقلانیت و خسوف جامعه پرداخت. به باور او «مارکسیست‌های غربی، مجهز به زرادخانه‌ای نونوار، هم با مارکسیسم مکانیکی بین‌الملل دوم که جاده‌ای بی‌دست‌انداز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را نشانه می‌گرفت و هم با جزم‌گرایی انقلابی مارکسیسم-لنینیسم درافتادند.» بوراوی در میان جریان‌های مارکسیسم آن دوره بر دست‌های انگشت می‌گذارد که به قول او مقهور یأس روزگار نشد و با اندیشه ایده‌آلیستی مبانی مارکسیسم جامعه‌شناسانه را پی‌ریزی کرد. او دو نماینده اصلی این جریان را گرامشی و پولانی معرفی می‌کند که مفهومی نامتعارف از جامعه طرح کردند. بوراوی در این کتاب نشان می‌دهد اگرچه آنها مسیرهای بسیار مختلفی را در پیش گرفتند اما «هر دو از ایده جامعه استفاده کردند تا هم بینش سوسیالیستی را حفظ کنند و هم پیوند تنگاتنگ‌شان را با طبقه کارگر.» بوراوی نشان می‌دهد «جامعه» ابداعی مفهومی بود برای درک دوام سرمایه‌داری و شکست‌ناپذیری‌اش در برابر قوانینی که مارکس درباره‌اش مطرح کرده بود. بر این اساس، مارکسیسم جامعه‌شناسانه در نهایت با معنای جامعه درگیر خواهد بود، امری که در نظر او جامعه‌شناسی به‌نحو شگفت‌آوری نتوانسته به انجام برساند. از این‌رو، تاکید دارد باید مرزهای جابه‌جاشونده جامعه را در نظر گرفت که خود بخشی از منازعه سیاسی است. مارکسیسم جامعه‌شناسانه در این کتاب «از ماتریالیسم تاریخی، یعنی قوانین حرکت شیوه‌های منفرد تولید و توالی خطی یک شیوه تولید پشت‌بند یک شیوه تولید دیگر صرفنظر می‌کند و هم‌زیستی سرمایه‌داری‌های متعدد و سوسیالیسم‌های روبه‌تکوین درون یک اقتصاد جهانی واحد را بر جای‌شان می‌نشاند.» در فرآیند گسترش مبانی مارکسیسم جامعه‌شناسانه بوراوی به طور عمده بر بینش‌های پولانی و گرامشی درباره سرشت سرمایه‌داری پیشرفته متمرکز است. از این‌رو در نظر بوراوی مارکسیسم جامعه‌شناسانه باید خاستگاه‌ها و کارکردهای جامعه را در نظر بگیرد: «آرایش متعدد بازار و دولت و جامعه و نحوه تاثیرگذاری‌شان بر و تاثیرپذیری‌شان از توازن نیروهای طبقاتی». به باور او مارکسیسم جامعه‌شناسانه زمانی از گرامشی و پولانی فراتر خواهد رفت که ساختار جامعه را میدان منازعه بداند. اگرچه بوراوی نسخه‌ای برای مسیر پروژه‌اش نمی‌پیچد اما تاکید دارد «سرانجام، مارکسیسم جامعه‌شناسانه باید شیوه امتدادیابی جامعه به فراتر از محدوده‌های ملی برای برساختن جامعه‌ای فراملیتی را بکاود، جامعه‌ای متشکل از جماعت‌های خارج‌نشین با پایگاه‌های قومی یا ملی و سازمان‌های غیردولتی برای گسترش مثلا حقوق بشر یا حمایت زیست‌محیطی یا حتی منافع کارگران چه‌بسا از جمله شبکه‌های اقتصادی درون یا بیرون شرکت‌های چندملیتی.» بوراوی گذار سوسیالیستی را دیگر فقط بر محور ملت-دولت نمی‌داند بلکه از انواع ناهمگون منازعه‌های محلی در سراسر مرزهای ملی می‌گوید «آن‌هم در خلال جنگ سنگربه‌سنگری که همزمان با جنگ متحرک است». در نظر او همین امر نوع جدیدی از مارکسیست را می‌طلبد. از نظر زیگمونت باومن جنگ سنگربه‌سنگر «عروج قانون‌گذار به مفسر را می‌طلبد، مفسر سیاری که همیشه در حال حفاری زمین است». در نظر بوراوی این آخرین مبارزه جهانی و البته ناپخته برای سوسیالیسم شاید هیچ موفقیتی نسبت به مبارزات پیشین نداشته باشد، اما او تاکید دارد این مبارزه هرچه خود را دقیق و صریح‌تر صورت‌بندی کند، انتقادش از سرمایه‌داری برنده‌تر و زیست-جهان ما انسانی‌تر خواهد بود.

گفت‌وگو با مایکل بوراوی

موج سوم بازاری‌شدن

مایکل بوراوی یکی از مطرح‌ترین دانشمندان عرصه علوم اجتماعی در جهان امروز است. وی، قوم‌نگار، نظریه‌پرداز اجتماعی و مدافع آن چیزی است که «مارکسیسم جامعه‌شناسانه» می‌خواند. بوراوی در زمینه «سیاست تولید» یعنی فرآیند کار و نحوه تفاوت ساختاری مناسبات کار و سرمایه در جهان، پژوهش‌هایی میدانی در زامبیا، ایالات‌متحده و مجارستان انجام داده است. وی به عنوان استاد دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا از تجربه پژوهشی غنی و تجربه نظری نوآورانه‌ای برخوردار است. براوُی همواره تاکید کرده است مشاهدات در سطح محلی به ما در بازسازی نظریه اجتماعی در سطح جهانی یاری می‌دهد. وی در سال ۲۰۰۴ رییس انجمن جامعه‌شناسی آمریکا بود و در آنجا از دانشگاهیان خواست تا درگیر «جامعه‌شناسی عمومی» شوند. در سال ۲۰۱۰ مایکل بوراوی رییس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شد. وی تاکنون دوبار برای حضور در همایش‌های تخصصی به ایران سفر کرده است. گفت‌وگوی حاضر را کوان هریس، همکار بخش مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون، در دسامبر ۲۰۱۲ به منظور انتشار در سایت نقد اقتصاد سیاسی با مایکل بوراوی انجام داده است.

در پی پنج سال تلاش دولت‌ها در سرتاسر جهان، هیچ نشانه‌ای از فروکش‌کردن بحران جهانی ۲۰۰۸ مشاهده نمی‌شود. در اروپا و آمریکا شاهد ریاضت اقتصادی، در اقتصادهای گروه بریکز (BRICS- برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای‌جنوبی) فرسایش الگوهای رشد و ناتوانی در کنترل قدرت سرمایه مالی هستیم. بحران جاری سرمایه‌داری و پیامدهایش بر مردم سرتاسر جهان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بله، درست است که بسیاری از ما خوشبین بودیم. بحران ۲۰۰۸ که اوج بحران مالی [دهه‌های قبل] در آسیا و آمریکای لاتین بود، در نهایت نوعی اقتصاد نظارت‌شده را پدید می‌آورد، اما در عمل، بحران سال ۲۰۰۸ صرفا در سرتاسر جهان گسترش یافت و اکنون از همه نمایان‌تر در بحران حوزه یورو تبلور می‌یابد. این دور جدید بحران‌ها به جای چالش با نولیبرالیسم، یا آنچه من سومین موج بازاری‌شدن می‌خوانم، سرمایه مالی را تحکیم بخشیده است. این نخستین‌بار نیست که بحران اقتصادی نشان داده که بیشتر فرصتی برای سرمایه است تا مخالفانش. بر این گمان نیستم که الگوهای رشد در کشورهای برزیل، روسیه، چین، آفریقای‌جنوبی و هند فروکش کرده، بلکه این الگوها صرفا قاهرانه‌تر، درنده‌تر، ناموزون‌تر، نابرابرتر و بیشتر مبتنی بر انباشت از طریق سلب مالکیت شده‌اند. اینکه آیا برزیل در اینجا استثناست یا خیر، پرسش جالبی است، اما تردیدی نیست که این موضوع در هند و روسیه و چین و آفریقای‌جنوبی صدق می‌کند.

بحران به همراه خود خیزش اعتراضی جدیدی در سرتاسر جهان، شمال و جنوب، پدید آورده است. اما این جنبش‌ها ناهمگن و ناهماهنگ هستند. آیا در این لحظه می‌توانیم تصوری از «چپ جهانی» داشته باشیم؟ جنبش‌های چپ‌گرایانه در سرتاسر جهان چگونه می‌توانند توسعه یابند؟

همچنین برای ساختن جنبش‌ها و ترویج تغییر اجتماعی چه نوع استراتژی‌هایی موثرتر است؟

مطمئن نیستم که بحران به همان اندازه که آخرین دور انباشت سرمایه را به وجود آورده، عامل ایجاد «خیزش جدید» باشد. گفته بودم پنج‌الگوی مشخص منطقه‌ای وجود دارد: خیزش‌های عربی که گویا علیه رژیم‌های دیکتاتوری هستند؛ مبارزات ارضی در چین، هند و آمریکایی لاتین؛ مبارزات مردم محلی علیه ریاضت در جنوب‌اروپا؛ جنبش تسخیر که سرمایه مالی را هدف قرار داده و سرانجام جنبش‌های دانشجویی علیه خصوصی‌سازی آموزش‌عالی. این جنبش‌ها همگی برخی ویژگی‌های مشترک دارند؛ نخست، این جنبش‌ها در وجه تمایزشان از یکدیگر اشتراک دارند، یعنی همه آنها جنبش‌های ملی هستند گواینکه پیوند جهانی با یکدیگر دارند. دوم، همه این جنبش‌ها با مشاهده جدایی سیاست انتخاباتی از قدرت سیاسی که اکنون پاسخگوی سرمایه مالی است، به دیده شک و تردید به لیبرال‌دموکراسی نگاه می‌کنند. سوم، این جنبش‌ها در پی ابداع دوباره دموکراسی از طریق توسعه دموکراسی مستقیم مردمی هستند و شکل سازماندهی این جنبش‌ها بر اشکال مختلف ارتباط افقی تمرکز یافته است. این الگوهای دموکراسی مشارکتی اغلب توسعه کاملی در آمریکای‌لاتین یافته است. چهارم، چنین دموکراسی مستقیمی بر کنترل سپهر عمومی و توسعه اجتماعات قدرتمند بی‌واسطه تاکید دارد، هرچند از طریق رسانه‌های اجتماعی جدید نیز پیشرفت کرده است. سرانجام، این جنبش‌ها با سرکوب شدیدی از جانب نیروهای پلیس نظامی مواجه شده است. اما این جنبش‌ها در بازسازی نوآورانه خودشان مهارت دارند و در شکل‌های نو و در مکان‌های نو بار دیگر پدیدار می‌شوند. اگر از اصطلاح زیگمونت باومن بهره ببریم، می‌توان گفت با اعتراضی سیال علیه نیرویی انجمادیافته روبه‌رو هستیم.

دور جدید بحران‌ها به جای چالش با نولیبرالیسم، یا آنچه من سومین موج بازاری‌شدن می‌خوانم، سرمایه مالی را تحکیم بخشیده است. این نخستین‌بار نیست که بحران اقتصادی نشان داده که بیشتر فرصتی برای سرمایه است تا مخالفانش. الگوها صرفا قاهرانه‌تر، درنده‌تر، ناموزون‌تر، نابرابرتر و بیشتر مبتنی بر انباشت از طریق سلب مالکیت شده‌اند.

آنچه پس‌پشت این جنبش‌ها قرار دارد، واکنش به چیزی است که موج سوم بازاری‌شدن می‌نامم. نولیبرالیسم، اگر آن را چنین بخوانیم، نخستین دوره بنیادگرایی بازار در سرمایه‌داری نیست، بلکه موج‌های مشابهی در سده‌های‌نوزدهم و بیستم وجود داشته است. نشانه این موج سوم نه‌تنها عمق بازاری‌شدن، بلکه گسترش آن به کالاهایی است که تاکنون تابع مبادله تنظیم‌ناشده نبوده‌اند. در این دوره که در دهه۱۹۷۰ آغاز می‌شود، باید بر مبنای مناسبات میان کالایی‌شدنِ چهارعامل تولید (آنچه کارلَ پولانی «کالاهای موهومی» می‌خواند) یعنی کار، طبیعت، پول و دانش بیندیشیم. بنابراین جنبش تسخیر و جنبش مردم محلی را می‌توان برمبنای کالایی‌شدن، یا بازکالایی‌شدن کار و رشد عدم امنیت شغلی در چنان مقیاس اجتماعی که شمار هرچه بیشتری از ۹۹درصد را در بربگیرد، با هم مرتبط کرد، اما علاوه بر آن مالیه‌گرایی و بار سنگین بدهی نیز با آن پیوند دارد. بسیاری از مبارزات در چین، هند و آمریکای‌لاتین مرتبط با سلب مالکیت و کالایی‌شدن زمین است در حالی که جنبش دانشجویی در پیوند با سلب مالکیت از دسترسی عمومی به دانش به دنبال کالایی‌شدن تولید و انتشار آن است. البته خیلی پیچیده‌تر از اینهاست اما برخی پیامدهایش روشن است.

قبل از هرچیز، جنبش کارگری در سطح ملی و جهانی به موقعیت دفاعی کشانده شده چرا که استثمارشدن امتیازی است که شمار هرچه بیشتری از مردم آماده‌اند تا برایش خودشان را قربانی کنند. اکنون سرمایه سلاح‌های سنتی مانند اعتصاب را به سلاحی به نفع خود بدل کرده و از آن برای اخراج کارکنان استفاده می‌کند و اعتصاب دستاویزی برای تحمیل شرایط هرچه بدتر کاری - سپردن کار به پیمانکاران، غیررسمی‌کردن نیروی کار، برون‌سپاری کارها و جزو آن است. این تجربه کالایی‌شدن و اخراج از کار است که اهمیت بیشتری می‌یابد. دوم، اکنون باید بپرسیم که آیا، نه تجربه تولید که تجربه بازار، می‌تواند بنیادی برای سازماندهی جمعی علیه بازار، یعنی آنچه پولانی ضدجنبش می‌خواند، باشد. آنچه تاکنون داشته‌ایم، جنبش‌هایی با بنیاد ملی اما به لحاظ جهانی پیوسته است، اما نمی‌توان آنها را برهم افزود تا ضدجنبشی که چالش با موج سوم بازاری‌شدن است، پدید آورد. معتقدم برای انجام این کار مقیاس این جنبش‌ها را باید به سطح جهانی ارتقا داد تا با مالیه‌گرایی و فاجعه زیست‌محیطی که فعالیتش در تحلیل نهایی در سطح کل این کره خاکی است، به مبارزه برخیزد. با توجه به قدرت دولت به‌مثابه سازمان تنظیم‌کننده سرمایه‌داری و توانایی‌اش در هدایت مبارزات به محدوده‌های ملی، ساخت ضدجنبشی جهانی از این‌دست دشوار خواهد بود. سوم، همه‌چنین ضدجنبش‌هایی که تکوین می‌یابند، در زمینه حقوق بشر و حقوق شهروندی احتمالا مترقی نیست. نباید فراموش کنیم که ضدجنبش در برابر موج‌دوم بازاری‌شدن هم فاشیسم و استالینیسم را شامل می‌شد و هم سوسیال‌دموکراسی را.

در بحران جاری، شاید دوران نولیبرالی به پایان نرسیده باشد، اما ایدئولوژی‌های نولیبرالی دیگر هژمونیک نیستند. آیا بدیل‌هایی برای سازماندهی اجتماعی و سیاسی وجود دارد و آیا این بدیل‌ها در سطح جهانی امکان‌پذیرند؟ چه ایده‌های نویی از دل این بحران برمی‌خیزد؟

معتقد نیستم ایدئولوژی‌های نولیبرالی دیگر هژمونیک نیستند. در حقیقت، فکر می‌کنم با رشد چالش‌هایی که بی‌درنگ انگِ اتوپیایی بر آنها خورده، یعنی به طور مشخص ایدئولوژی‌های مربوط به جنبش‌های جدید اجتماعی و دیدگاه‌های بدیل نسبت به دموکراسی، بنیادگرایی بازار تقویت شده است و ایدئولوژی‌های بدیل- مانند سوسیالیسم کم‌جان آمریکای‌لاتین - از اهمیت برخوردارند هرچند تفوق بازار در سطح جهانی را به چالش نمی‌کشند. به‌علاوه، راه‌حل‌هایی که در برابر تخریب ناشی از کالایی‌شدن کار، طبیعت، پول و دانش ارایه شده، عموما مستلزم استفاده از بازارهایی است که مطلقا به نظر نمی‌رسد راه‌حل باشند. مثلا روشن است در حوزه زیست‌محیطی که راه‌حل تمامی مشکلات بازار است، از همه واضح‌تر وضعیت در قبال گرمایش جهانی است که برای مالیات بر انتشار کربن اوراقی منتشر شده که در بازار سرمایه دادوستد می‌شود و به این‌ترتیب به انتشار کربن مشروعیت می‌بخشد.

ادامه در صفحه ۱۱

ریویو

نخستین فرهنگ‌نامه پسامدرن به فارسی

تازه‌ترین اثر عبدالکریم رشیدیان «فرهنگ پسامدرن» به همت نشر نی منتشر شد. این کتاب محصول یک‌دهه کار پیوسته و گسسته برای پدیدآوردن مجموعه‌ای است که وجه مهمی از دگرگونی‌های اندیشه معاصر را در حوزه‌های گوناگون، بازتاب می‌دهد. «فرهنگ پسامدرن» در مدخل‌های گوناگون خود مهم‌ترین چهره‌ها، نظریه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات پسامدرن را معرفی می‌کند و دامنه این معرفی را به حوزه‌های متنوع فرهنگ و اندیشه همچون فلسفه، ادبیات و هنر، دانش‌های طبیعی و اجتماعی، دانش‌های محض، الهیات، اخلاق، سیاست، روش‌شناسی، ایدئولوژی، اندیشه اقتصادی و جنبش‌های نوظهور اجتماعی و فکری معاصر گسترش می‌دهد. ازهمین‌رو، مدخل‌های این فرهنگ که در عین فشردگی، پروای دقت و عمق نیز داشته‌اند می‌توانند برای دانشجویان و پژوهشگران رشته‌های گوناگون سودمند باشند و به‌عنوان آغازی برای مطالعات جهت‌دارتر و ژرف‌تر به آنان خدمت کنند.

رشیدیان در پیشگفتار کتاب، مدعی است «فرهنگ پسامدرن» می‌کوشد اندیشه‌های جدید را تا حد امکان در همه گوناگونی آن دنبال کند. از همین‌رو، او با توجه به مدخل‌های موجود در منابعی که برای تحریر این کتاب به کار گرفته و با استفاده از بسیاری فرهنگ‌های دیگر حدود ۴۰۰عنوان تعیین کرده که تا حدودی به دغدغه تنوع، پاسخ می‌دهد. مدخل‌های این کتاب نه گزارش‌گونه بلکه بررسی عمیق‌تر مضامین موردنظر رشیدیان برای خلق مجموعه‌ای مخصوص اندیشه پسامدرن است. بنابراین شیوه معمول مدخل‌نویسی در این کتاب تاحدی به سود شیوه مقاله‌نویسی ترک شده که بررسی تفصیلی‌تر مطالب و ارجاع‌های مستقیم و مکرر به آثار اندیشمندان، گواه آن است. رشیدیان بر این باور است که این شیوه در شرایط کمبود منابع یا عدم امکان پیگیری مستقل مطلب از سوی خواننده، سودمندتر خواهد بود. همچنین این کتاب متناسب با محیط، نه گزارشی کلی بلکه همزمان پاسخی است به پرسش‌های مشخصی که درباره پدیده‌های نوظهور اندیشه معاصر شکل می‌گیرد. رشیدیان برای نوشتن این متن‌ها از منابع گوناگون و گسترده‌ای استفاده کرده است.

اما انتشار نخستین فرهنگ‌نامه پست‌مدرن به فارسی در حالی اتفاق افتاده که نقدهای بنیادینی بر این فرم کتاب‌ها وجود دارد. در اواخر قرن گذشته پیر بوردیو جامعه‌شناس فرانسوی، نقدی جدی بر هر نوع فرهنگ‌نامه‌ای وارد کرد. در نظر او، ماهیت فرهنگ‌نامه‌ها سوگیرانه است و تمام آنها اعم از جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فلسفه و... اغلب زورگویانه‌اند. چراکه به باور او، آنها در تظاهر به توصیف به برخی واژگان مشروعیت می‌دهند. او فرهنگ‌نامه‌ها را ابزارهایی برای ساخت واقعیتی می‌داند که مدعی ثبت آن‌اند و مدعی است آنها می‌توانند مولفان و مفاهیمی را که وجود ندارند به وجود بیاورند و برعکس درباره مفاهیم یا مولفانی که وجود دارند، خاموش بمانند. از این‌رو، نخست باید نشان داد این نقد با توجه به توضیحات رشیدیان که می‌کوشد «فرهنگ پسامدرن» را از این نقدها دور نگاه دارد تا چه حد صادق است.

فرهنگ پسامدرن
عبدالکریم رشیدیان
ناشر: نی
نوبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۶۴۰۰۰ تومان

بررسی

نگاهی به کتاب «قضیه گودل»

اثبات تصمیم‌ناپذیری در ریاضیات

صمد فرشی

آنچه بیش از هر چیز در کار ریاضیدانان مشهود است، تخیل عقل یا دقیق‌تر شور منطقی است. کار آنانِ همان چیزی است که در یک شعر یا انقلاب راستین رخ می‌دهد. کُرت گودل بی‌تردید یکی از آنهاست؛ ریاضیدانی که نبوغ و البته شخصیت کافکایی‌اش با اثبات دو قضیه پرآوازه‌اش به نحوی بازتاب یافت که سرنوشت ریاضیات و منطق را در قرن بیستم تغییر داد. در سال‌های اولیه انتشار مقاله تاریخی او تنها معدودی از نابغه‌های هم‌نسلش از جمله فون نویمن و تورینگ ارزش و اهمیت آن را درک کردند اما امروزه دیگر قضایای او فاکت پذیرفته‌شده‌ای است. پیامدهای فلسفی اثر او در طیف وسیعی از رشته‌ها از فلسفه ذهن گرفته تا هوش مصنوعی همچنان محل بحث و مناقشه است. تقریبا یکی، دو دهه پس از انتشار مقاله انقلابی گودل کم‌کم مشخص شد نیاز به آثاری هست که بتواند ایده‌های اصلی و نتایج پردامنه قضیه‌های گودل را برای مخاطبان علم منطق و ریاضیات تبین کند. «اثبات گودل» (۱۹۸۵) از نخستین آثاری بود که شرح قابل‌فهمی در این‌باره ارایه می‌کرد و چند بار نیز با ویراست‌های مختلف منتشر شده است. اخیرا کتابی با عنوان قضیه گودل از سوی انتشارات نیلوفر و با ترجمه رضا امیررحیمی منتشر شده که بخش اول آن ترجمه ویراست جدید کتاب کلاسیک «اثبات گودل» است که به زبانی تا جای ممکن آسان‌فهم، قضیه ناتمامیت گودل را توضیح می‌دهد. بخش دوم نیز حاوی چهار مقاله درباره شخصیت و زندگی گودل، دوستی او با اینشتین، قضیه ناتمامیت و خدمات علمی اوست که در قرن جدید و برای مخاطبانی عام نوشته‌اند. پرداختن به این کتاب ضروری است، از این باب که اگرچه مقاله تاریخی گودل مهم‌ترین اثر اوست، خدمات علمی گودل منحصر به آن نیست، چون قضایای گودل محدودیت‌های بنیادینی بر ریاضیات گذاشت و ضربه‌ای مهلک بر دنیای ریاضی و علوم وابسته به آن وارد کرد؛ قضایای او باور گسترده‌ای که ریاضیات را نظامی همساز و کامل بر پایه یک تک‌بنیاد منطقی می‌دانست، واژگون کرد. این واژگونی به سرعت از فلسفه تا سیاست را دربر گرفت. آنچه این روزها با عنوان امر تصمیم‌ناپذیر در ساحت سیاست مطرح می‌شود، برگرفته از همین نظریه است. از این‌رو، نخست باید نشان داد قضیه گودل چیست یا به عبارت بهتر درباره چیست؟

گودل در فضای ریاضیات عصر خود غرق بود که مشخصه اصلی آن شور و شوق برای صوری‌کردن بود. مردم متقاعد شده بودند که می‌توان از طریق قوانین محض دستکاری نماد به تفکر ریاضی دست یافت. در واقع با مجموعه ثابتی از اصل‌ها و مجموعه ثابتی از قاعده‌های مربوط به چیدن حرف‌ها می‌توان نمادها را جابه‌جا کرد و رشته‌های جدیدی از نمادها به وجود آورد که «قضیه» نامیده می‌شود. اوج این جنبش را می‌توان در سه‌جلدی ماندگار راسل و وایتهد به نام «پرینکیپیا ماتماتیکا» (مبادی ریاضیات) دید. آنها بر این باور بودند که ریاضیات را بر منطق محض پایه‌گذاری کرده‌اند

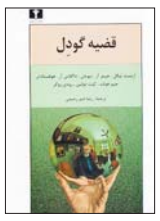

قضیه گودل
نیگل، نیومان، هوفستادتر، هولت، دولین، روکر
ترجمه: رضا امیر رحیمی
ناشر: نیلوفر
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

و اثر آنها برای همیشه بنیادی استوار برای تمامی ریاضیات ساخته است. یکی، دو دهه بعد گودل نسبت به این تصور اصیل شک کرد. او در مطالعه الگوهای نمادها در این سه‌جلدی متوجه شد که این الگوها بسیار شبیه به الگوهای عددی هستند و او می‌تواند هر نماد را با یک عدد جایگزین کند و تمام «پرینکیپیا ماتماتیکا» را نه به‌مانند جابه‌جایی نمادها بلکه همچون محاسبه سریع اعداد از نو بفهمد. این پیچش موضوع، سرانجام غیرمنتظره‌ای داشت. چرا که در نظر گودل یادآور پارادوکس قدیمی خودارجاعی (Selfreference) بود، یا همان گزاره «این حکم نادرست است». پارادوکسی که قدمت آن به یونان باستان و به مواجهه مخالفان سقراط با او در تبیین علم منطق به‌عنوان روشی برای فکرکردن درباره حقیقت باز می‌گردد. فرم این پارادوکس به این شکل صورت‌بندی می‌شود: «این جمله غلط است»؛ اگر این جمله درست باشد پس باید غلط باشد و اگر غلط است پس باید درست باشد. گودل در مواجهه با همین پارادوکس‌ها بود که نتیجه گرفت می‌تواند از اساس یک صورت‌بندی از «پرینکیپیا ماتماتیکا» ارایه دهد که به شکل غیرمعقولی درباره خودش گفته باشد: «این صورت‌بندی از طریق قاعده‌های پرینکیپیا ماتماتیکا اثبات‌ناپذیر است». صرف نظر از چنین صورت‌بندی غریبی، تهدیدی بزرگ بر بنای راسل و وایتهد وارد شده بود. چون آنها حذف مطلق دور باطل را هدف خود قرار داده بودند و باور داشتند که نبرد را با پیروزی به پایان رسانده‌اند. حال آنکه به نظر می‌رسید دورهای باطل از در پشتی به دنیای بکر آنها وارد شده است.

اما صورت‌بندی خودویرانگر گودلی باید حل می‌شد و او با نبوغ خود این کار را به انجام رساند. او اثبات کرد اگرچه صورت‌بندی‌اش همچون یک پارادوکس است، اما به شکل ظریفی با آن تفاوت دارد. او نشان داد حکم صادقی وجود دارد که با استفاده از قاعده‌های این نظام اثبات آن امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر حکم صادقی وجود دارد که اثبات‌ناپذیری آن دقیقا از صدق آن ناشی می‌شود. او با این شیوه نه‌تنها دژ راسل و وایتهد را فرو ریخت، بلکه این قضیه را در مورد هر نظامی که تلاش کند به اهداف آنها دست یابد نیز صادق دانست. در حقیقت، گودل امید آنانی را ناامید کرد که باور داشتند اندیشه ریاضی را می‌توان به انقیاد صلابت نظام‌های اصل-بنیاد (axiomatic) درآورد و از ریاضیدانان تا فیلسوفان را وادار کرد در مورد این ورطه اسرارآمیز و نویافته که به‌طور برگشت‌ناپذیری اثبات‌پذیری را از صدق جدا می‌کرد، بیندیشند. به موجب قضیه ناتمامیت گودل، هر نظام صوری با اصل موضوع ریاضیات که به اندازه کافی مستدل و قوی است، باید مشتمل بر گزاره‌ای «تصمیم‌ناپذیر» باشد؛ یعنی گزاره‌ای که خود آن و نقیض آن هیچ‌یک قابل اثبات نیست. بر این اساس، پس از گودل روشن شد هنر تفکر ریاضی را نمی‌توان با ماشینی‌کردن تفکر ریاضی یکی کرد؛ از این‌رو، پس از گودل تصور از ریاضیات و اساس «صدق» تغییر کرد. مسایلی که ۷۰ سال پس از انتشار مقاله دوران‌ساز او هنوز حل‌نشده باقی‌مانده است.